

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که دیروز مطرح کردیم توضیح کلمات مرحوم محقق اصفهانی بود که در باب حقوق، اسقاط حق به معنای همین ظاهر کلمه به معنای اسقاط نیست. مثلاً اخراج عن طرف الاضافه است.

البته دیروز یک مقدار عباراتش را خواندیم. چون خیلی توضیح داده، من اجمالاً می‌خوانم دیگر حالا مجبوریم تقریباً همه را بخوانیم. و توهّم، بعد ایشان فرمودند ان الاحکام ناشئة عن مصالح و مفسدات تنبها وضعا و رفعا دون الاعتبارات، البته این تعجب آور است از ایشان که حالا توهّم را در اینجا آوردند.

اعتبارات مراد اسباب و مسببات و شرایط و اینها. یعنی به اصطلاح احکام وضعی.

احکام یعنی احکام تکلیفی، مصالح و مفسدات دارد، دون الاعتبارات.

فانها مما يعتبر وضعا و رفعا لاسبابها؛ این تابع ملاکات مصالح نیست.

این توهّم مندفَع بان الاعتبارات ایضا تابعة لمصالح فيها بحسب موارد خاصه؛ این که این اعتبارات هم تابع مصالح و مفسدات هستند.

اگر یاد آقایان باشد ما چند بار در همین بحث‌هایی که با این کتاب سنه‌وری از غربی‌ها متعرض شدیم، عرض کردیم انصافش این است که در دنیای فعلی، چون سنه‌وری می‌گوید چون در دنیای فعلی روابط خیلی زیاد شده و جوامع خیلی گسترش پیدا کرده، ما نمی‌توانیم به قراردادهای شکلی خیلی عمل بکنیم. برگردیم به قراردادهای رضایی، رضایتی، که طرفین رضایت داشته باشند.

ما در آنجا توضیح دادیم که به عکس، حالا که گرفتاری‌ها زیاد شده باید سعی کرد قراردادهای شکلی منظم بشود، و به صورت یک نظم هماهنگی پیدا بکند تا جلوی گرفتاری‌ها گرفته بشود.

چون قراردادهای رضایی برمی گردد به رضایت طرفین فقط. و این رضایت طرفین ممکن است با تمام خصوصیات در آن عقد گفته نشود. اما در عقود شکی بر می گردد به نظام اجتماعی. و چون الان بشر وسایل پیشرفته دارد، می تواند به صورت قراردادهای شکی باشد، عقود شکی باشد، لکن طبق همان ضوابط اجتماعی خاص زمان خودمان.

مثلا فرض کنید شما یک فروشگاه می روید نمی خواهد با آن فروشنده بگویید بعت، اشتریت، او یک ورقه به شما می دهد، فروشنده این قدر، خریدار این قدر، این جور، کالا این است، مبلغ هر کدام این است، نتیجه، یعنی همان خرید و فروش را شما انجام می دهید. نهایتش این است که شکلش ابتدائا به نحو لفظی بود، بعد به نحو کتابتی شد. و این هیچ مشکل خاصی ندارد. چون هر دو در مقام ابراز هستند. این جهت را می شود حل کرد.

آن وقت ما آنجا عرض کردیم هدف ما از این بحث قرارداد و عقود و این همه تأکید روی عقود، در حقیقت این بود که خود عقود موجب به تعبیر ایشان مصالح و اعتبارات و کمالاتی است که برای جامعه ایجاد می کند. یعنی ما اگر در عقود و قراردادها بحث می کنیم که الان در دنیای غرب هم این بحثها هست، چه قراردادهایی که بین افراد است، چه قراردادهایی که بین افراد با دولتها هستند، قراردادهایی که دولتها با یکدیگر دارند. بعد از قراردادهای، کنوانسیون یا تعهدات. چون قرارداد غیر از کنوانسیون است.

کنوانسیون و تعهدات و عهدنامه های بین المللی یا بین دو دولت، اینها تمام یکی از ارکان مهم الان دنیای فعلی است. همین طور که مرحوم آشیخ محمد حسین می گوید، البته ایشان که نظرش روی قراردادهای فردی است. حالا نظر ما توسعه پیدا کرد. شامل قرارداد و عهد نامه و تعهد و اقسام این کارها، اینها در حقیقت اینها هم دارای مصالح و مفاسدی هستند.

الان در این مباحث قراردادهای بین المللی بیشترین نظرش این است که یک نظرم و نسقی در سطح جهانی داده بشود برای اینکه از آن حالت پریشانی در بیاید.

.....
حالا عرض کردم عملاً آیا این کار را می کنند یا نه، آن بحث دیگری است. آن بحث را فعلاً ولش کنید. آن طرح اساسی این است. فقط
فرقش این است که ما که طرح می کنیم، یعنی دینی ها، متدینین که طرح می کنند واقعا نظرشان اصلاح است. آنها نه توش مطالب دیگری
هم هست.

بان الاعتبارات ایضا، یکی از اعتبارات عقود است. یکی از اعتبارات مثلاً فرض کنید نذور است. اینها همه اعتبار است.
اعتبارات ایضا تابعه لمصالح فیها بحسب موارد خاصه؛ راست است درست است. اصلاً خود قراردادها دارای ملاکاتی هستند. یعنی این
ملاکات باید در جامعه مورد نظر قرار بگیرد. چه به لحاظ تسهیل روابط باشد، چه به لحاظ تصحیح روابط باشد. مثلاً بگویم آقا قمار
درست نیست، مثلاً بگویم معاملاتی که غرری است درست نیست. عرض کردم سابقاً هم عرض کردم بعد هم مفصل خواهد آمد، الان
دردنیای فعلی یکی از ارکان معاوضات و قراردادها غرری است. چون از راه غرر پول گیرشان می آید. اگر معین باشد پولی ندارد، خیلی
درآمد ندارد. یک چیزی را مثلاً می گوید ده هزار تومان ممکن است پانصد قیمتش، ممکن است صد هزار تومان. با همین معاملات
غرری دارند در حقیقت جمع آوری ثروت و این کارها را می کنند.

پس معلوم می شود این قراردادها یک رکن اساسی هستند. چه در قراردادهای شخصی چه در بین دولتها، چه در سطح جهانی، چه انحاء
قراردادها و شکل های متعددی که دارد، اینها در حقیقت دارای مصالح و مفاسدی هستند که در جامعه و رشد جامعه تأثیرگذار هستند.
بحسب موارد خاصه فقی اعتبار ملکیه المتعاقدين مصلحه تدع الشارع الى عبارة الملكية لهما؛ یعنی این که البته ایشان بحث ملکیت را
کردند و بقیه اسباب همین طور. علقه زوجیت. و من آیاته خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها؛ این علقه زوجیت برای همان سکون
و آرامشی است که در زندگی شخص پیدا می شود.

فقی اعتبار السلطنه لشریک عند بیع الشریک حصه نفسه مصلحه تدعوا الى الاعتبار سلطه علی تملك حصه الشرعی؛ یعنی تمام این
قراردادها، تمام این معاملات و تمام حقوق، خیارات مثلاً، حتی خیارات، اینها روی مصالحی است که در آنها قرار داده شده است.

و لذا هم عرض کردیم چون حالا می خواهیم منصفانه صحبت بکنیم یکی از اشکالات معروف اهل سنت است، روایت به جای خودش، عرض کردم کرارا به مجموعه کلماتی که اهل سنت و بزرگان شان راجع به ابو حنیفه دارند، خیلی از بیشتر از آن چیزی است که از ما از امام صادق (ع) یا موسی بن جعفر (ع) راجع به ابو حنیفه آمده است. آنها خیلی تندتر و خیلی بدتر و... از ابو حنیفه نقل می کنند که مثلا می گفته که معنا ندارد که مثلا حالا شما یک چیزی را فروختید خیار مجلس داشته باشد، مادام نشستید حق فسخ دارید. ببینید با عقل خودش به این نتیجه رسیده بود که این بیع را متزلزل کردن نکته ای ندارد، چه مصلحتی دارد؟ و باز هم از او نقل کردند، از ابو حنیفه که اگر پیغمبر (ص) زنده بود خیلی از اقوال من را قانون قرار می داد. شریعت را بر اساس اقوال من، لاخذ لو کان نبی حی لاخذ بکثیر من اقوالی؛ عرض کردم در کتاب تاریخ بغداد آمده، فعلا نفی و اثبات، خود احناف جواب دادند اگر تاریخ بغداد خدمتشان باشد. دو سه جلد بعدش جوابهای از اشکالات به ابو حنیفه است.

می گویم چون باید منصفانه بود، جواب دادند که مثلا ابو حنیفه این را گفته یا نگفته، درست است یا نیست.
علی ای حال البته این دارند دیگر قبول کردند خود احناف که سندش معتبر است. مالک گفته لم یولد فی الاسلام اشأم من ابو حنیفه؛ این را قبول کردند که از او بدتر در اسلام به دنیا نیامده است.

علی ای حال مصلحة تدعوا... و الکلام هنا فی الموجب لجواز رفع الاعتبار و الدلیل علیه؛ این که یک اعتبار برداشته بشود، اسقاط، مرادش اسقاط، و دلیل.

و التحقیق، ان سنخ الاحکام التکلیفیه مع سنخ الاعتبارات الوضعیه متفاوتان؛ نمی دانم حالا بخوانیم یا نخوانیم، چون ممکن است آقایان مراجعه کنند.

خب بحثهای بدی نیست، بحثهای قانونی خوبی است. این را ما توضیحا عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا که احکام وضعی و احکام تکلیفی از مباحث قدیم در دنیای اسلام است. جدید نیست. و شاید مثلا میانه های دوره های میانه، مشهورشان این است که احکام وضعیه حکم نیستند، اخبار هستند. خوب دقت کنید. احکام تکلیفی فقط حکم هستند. همین مثال را چند بار من تا حالا تکرار کردم. اقم الصلاة

لدلوک الشمس، اینها قائل هستند اقم الصلاة حکم است، لدلوک الشمس اخبار است، خبر است. یعنی خبر به شما می دهد که ماهیت نماز باید از وقت دلوک شمس باشد. نمازی که از بین دلوک شمس تا غسق لیل. ماهیت را خبر می دهد. احکام وضعیه را از سنخ اخبارات می دانند.

این را من چند بار عرض کردم، مشهور بین علمای ما هر دو را از سنخ اعتبار می دانند. نه یکی اخبار باشد و یکی اعتبار باشد. و باز عرض کردیم که مرحوم آقای آقا ضیاء احکام تکلیفی را اعتبار نمی داند. بر عکس اهل سنت. احکام وضعی را اعتبار می داند. مرحوم آقا ضیاء اعتقادش این است که احکام تکلیفی اعتبار نیستند. چون ایشان حکم تکلیفی را اینجور معنا می کند، چون مرحوم آشیخ محمد حسین هم دارد، آقا ضیاء می گوید حکم اراده مبرزه است. مثلاً من اراده می کنم که آب می خواهم، به بچه ام می گویم آب بیاور. این اراده مبرزه یا ابراز اراده، این اراده مبرزه حکم است. حکم فقط و لذا ایشان می گوید این اعتبار توش نیست. اراده که یک امر تکوینی من است. ابراز هم که امر تکوینی است گفتم به لفظم، کجایش اعتبار دارد؟ دو تا امر تکوینی هستند. بله، بچه من وقتی فهمید که من آب می خواهم به حکم عقل باید برود بیاورد. این هم که دیگر حکم عقل است. پس توش اعتبار ندارد. این نظر مرحوم آقا ضیاء. عکس نظر اهل سنت.

آنها به عکس گفتند، لکن نظر مشهور بین علمای ما و شاید متأخرین اهل سنت، حالا اهل سنت را نسبت نمی دهم، چون احاطه بر اقوالشان فعلاً، بعضی از کتبشان را دیدم، اما نمی دانم همه کتابهایشان این طور است یا نه. اما بین اصحاب ما مخصوصاً آقا ضیاء هم که مرحوم آقای نائینی هم مفصل شرح دادند. ما هم یک شرح خیلی مفصلی که با اینها کمی فرق می کرد. توضیحاتی عرض کردیم دیگر حالش را هم نداریم. انواع بی حالی ها در بنده وجود دارد.

مرحوم آقای آشیخ محمد حسین می فرمایند و التحقيق ان سنخ الاحکام التکلیفیه مع سنخ الاعتبارات الوضعیه، و باز هم عرض کردیم اعتبارات وضعی در کتب اهل سنت دو تا است: شرطیت و مانعیت. اشتباه نشود. در کتب ما سه تا شد، شرطیت و مانعیت و جزئیت.

دیگر بعد سببیت هم بعضی اضافه کردند. دیگر اضافه شد، در این کتابهای متأخر مثل کفایه، دیگر خیلی زیاد شد. ملکیت و حجیت و الی آخره.

و الا در کتب اهل سنت اعتبارات وضعی دو تا است فقط؛ شرطیت و مانعیت.

علی ای حال این نکاتی است که چون ایشان فرمودند ما هم کمی توضیح بدهیم برایتان.

متفاوتان، فان البأس و الزجر سواء كانا منبعثين عن مصلحة و مفسدة ملزमे او غير ملزमे؛ مراد ایشان از بأس و زجر، مراد در احکام تکلیفی. البته آن هم باز یک توضیحی ما آن روز عرض کردیم. عده‌ای در باب احکام تکلیفی فقط بأس صرف می‌دانند، هیچی دیگر نمی‌دانند. مثل آقا ضیاء هم که گفتیم مبنایش چیست. عده‌ای هم چیزهای دیگر می‌دانند. حالا اگر اینها را بخواهیم همه را شرح بدهیم ماشاء الله دیگر تمام بحثهای قانون را باید بیاوریم اینجا مطرح بکنیم. فعلا باشد.

ایشان می‌گویند سواء كانا منبعثين عن مصلحة و مفسدة ملزमे، مراد وجوب و حرمت است. غیر ملزمه کراهت و استحباب.

سواء كان، یعنی آنچه که... و لذا عرض کردیم بعضی معتقدند مفاد صیغه افعال فقط بأس است، چیز دیگری ندارد. و ما توضیحاتش را چون مفصل عرض کردیم بحث صیغه و هیئت و ماده و هیئت و اینها را مطرح کردیم، دیگر حالا نه خلقتش را داریم نه حالش را که این مبنا درست نیست.

بعضی هم مثلاً گفتند نه بأس نیست، نسبت بأسی است، نسبت طلب است. مفاد صیغه افعال نسبت طلب است. عرض کردیم این بحث نسبت را که بعضی مطرح کردند ظاهراً خیلی دقیق نباشد؛ چون نسبت بعد از بأس می‌آید. نمی‌شود مفاد صیغه باشد. یعنی طلب یک حالت معنای حرفی است. معنای حرفی عرض کردیم طبیعتش یک معنای اندکاکی در غیر است. معنای حرفی این جوری است. طلب یک معنای قائم بین طالب، مطلوب، مطلوب منه. اسم این را می‌گذاریم طلب تشریعی. اراده تشریع این است.

در اراده تشریعی سه جزء دارد؛ مرید، مراد، مراد منه؛ من مریدم، مراد من آب است، مراد منه بچه‌ام، از او می‌خواهم که آب بیاورد. در اراده تکوینی دو تا دارد؛ یکی مرید، یکی مراد. من می‌خواهم دستم بالا ببرم، دیگر مراد منه ندارد. طلب هم همین طور. حالا دیگر این بحثهای طلب و اراده اینها هم که باز خودش یک دنیای خاص خودش را دارد.

پس بنابراین طلب وقتی که آمد، یعنی از زید از پسرش خواست، از غلامش خواست، طالب دارد، مطلوب دارد، مطلوب منه، از او انتزاع می‌کنیم نسبت طلبی. این را خوب من بحثهای اعتبارات را خیلی در این ایام می‌توضیح می‌دهیم که در باب اعتبارات اشتباه نشود. چون انتزاعش بعد از طلب است، نمی‌شود مفاد صیغه باشد. بعد از صیغه این نسبت، نسبت طلبی نیست، خود طلب است. بعد از این که طلب شد، نسبت طلبی، بعد نسبت می‌آید. می‌گوییم این آقا طالب است، این آقا مطلوب منه است، این شیء هم مطلوب است. طالب و مطلوب و مطلوب منه. این بعد از طلب است، نه اینکه مفاد طلب باشد. بعد از این که گفت جثی بماء، شما انتزاع مثل انتزاع فوقیت از این سقف، انتزاع می‌کنید.

علی ای حال مصلحه و مفسده ملزمه او غیر ملزمه، نمی‌دانم حالا بعد آقایان مراجعه کنند شب اگر خواستند. خواستید تا آخرش بخوانیم چون این حدود هفت هشت سطر این جوری است دیگر. بالاخره بحثها را ایشان عده‌ای از اباحت را آوردند. مفید هم هست انصافا خب یک دوره‌ای الان ما قواعد اصولی را خدمتان عرض می‌کنیم به همین مناسبت.

یکونان مقدمه لتحقق الفعل او عدم تحققه؛ این یک اصطلاحی است که در باب بؤس و در باب زجر و در باب طلب، و در باب امر و نهی دارند. می‌گویند امر و نهی برای تحقق عمل نیست. لذا آمدند آقایان اصولین متأخر ما برای امر دو تا غرض نوشتند. غرض ادنا، غرض اقضا. اگر گفت آب بیاور غرض اقضا آوردن آب است. در آن غرض اقضا تخلف می‌شود، ممکن است آب نیاورد. یک غرض ادنا داریم. آن غرض ادنا توش تخلف نمی‌شود. این را برای این بحث آوردند.

در غرض ادنا تخلف نمی‌شود. غرض ادنا چیست؟ ایجاد اراده برای اینکه این کار را انجام بدهیم. یعنی روشن شد؟ هدف از بؤس و زجر ایجاد داعی برای شخص است. تا گفت آب بیاور این ایجاد داعی شد، خوب دقت کنید. این که می‌گویند تخلف منشأ از انشاء نمی‌شود

مرادشان این است. آن که منشأ است عبارت از ایجاد داعی است. تا گفت آب بیاور ایجاد داعی کرد. آن آوردن آب غرض اقضا است، ممکن است بشود ممکن است نشود. آن تخلف دارد. در غرض اقضا تخلف دارد اما در غرض ادنا تخلف ندارد.

مثل علقه زوجیت. اگر گفت زوجتک نفسی، این به مجرد این علقه زوجیت را ایجاد کرد، اما اینکه حالا بروند حیات مشترک و زندگی مشترک آن بحث بعدی است. یک علقه زوجیت است. علقه زوجیت به گفتن زوجتک نفسی درست می شود.

و لذا این به اصطلاح لذا هم ما کرارا عرض کردیم طبق قاعده هم مهر باید تماما به مجرد عقد ثابت بشود. چون این مهر هم مرتبط با عقد است. زوجتک نفسی بمهر مقداره کذا مثلاً. بکذا و کذا مثلاً میلیون تومان من باب مثال.

آن که الان اینجا پیدا می شود این است؛ یک، علقه زوجیت، دو، دفع مبلغ مهر از طرف شوهر به زن. پس این که آمد که اگر قبل از دخول طلاق داد نصف مهر، این تعبد است، این تعبد است، این خلاف قاعده است. لکن خب می دانید عده ای از فقها به عکس فهمیدند، گفتند عقد نصف مهر را می آورد، دخول نصف دیگر مهر را می آورد. این جوری فهمیدند. در صورتی که اگر ما باشیم و طبق قاعده، این نیست. مهر تمام، عقد تمام مهر را می آورد. لفظ این طور است دیگر.

س: مقام فتوا که یکی است

ج: نه فتوا یکی است. می دانم، مثلاً در باب موت آقایان بحث دارند. اگر ما باشیم و طبق قاعده، اگر مرد شوهر یا زن قبل از دخول، باید بگوییم تمام مهر داده می شود. البته روایت متعارض داریم، شدید هم اینجا متعارض است انصافاً. من حتی اخیراً شاید یکی دو ماه پیش، گفت با همین راه های فهرستی سعی کردیم یک چیزهایی به ذهنمان رسید، اما خیلی تعارضش شدید است. بعضی دارد که نصف می شود بعضی دارد که نمی شود. طبق قاعده نباید نصف بشود. طبق قاعده در موت نباید نصف بشود.

در طلاق تعبد آمد، لکن عده ای گفتند نه، تعبد نیست. به مجرد عقد نصف مهر، با دخول نصف مهر. این خلاف ظاهر است، هر دوش خلاف ظاهر است. هر دو خلاف ظاهر است نه یکی. اما نسبت به عقد که خب ظاهر عقد انشاء است. انشاء باید منشأ از... انشاء که

.....
نمی تواند تخلف پیدا کند. گفت زوجتک نفسی علقه زوجیت ایجاد شد، در مقابل آن، یعنی این شرط هم قرار داد که یک میلیون بگیرد.
قاعدتا تمام اینها باید محقق بشود.

و اما مسئله دخول در روایت دارد اذا ادخل یا اذا دخل فقد وجب المهر و العدة و الغسل، آن که اصلا روایت هم دارد. این که دخول نصف مهر را می آورد و عقد نصف مهر، این خلاف، نوشتند بحث کردند عده ای.
ما باشیم و طبق قاعده باید این طور بگوییم: عقد تمام مهر را می آورد. اگر طلاق قبل از دخول شد، خصوص طلاق تعبدا نصف مهر. تعبدا.

س: در متعه که حاج آقا مهر در مقابل تمتع است دیگر نه در مقابل عقد، در متعه
ج: باشد در مقابل تمتع، آن مگر تصریح بکند، روایت دارد که با تصریح اشکال ندارد. وقتی گفت تمتعک به همین یعنی زوجتک...
تصادفا در لفظی که ما در روایات در عقد متعه داریم لفظ زواج به کار برده شده است. یک روایتی است مال امان بن تغلب قال تقول فی المتعه اتزوجک علی کتاب الله و سنه نبیه، بکذا و کذا بمدّه کذا و کذا فاذا قالت نعم فهی زوجته، تعبیر این است.
علی ای حال کیف ما کان کمی از بحث خارج شدیم دیگر حالا چاره ای نداشتیم.

یکونان مقدمه روشن شد؟ لتحقق الفعل او عدم تحقق؛ پس این مقدمه است. این مقدمه مرادش ایجاد داعی است. نه آب آوردن. ایجاد داعی بکند که برود آب بیاورد. حالا ایشان تعبیر مقدمه تحقق کرده است. آقایان دیگر تعبیر به ایجاد داعی می کنند.
فما لم یتحقق مقتضاهما؛ اگر مقتضای این دو تا تحقق پیدا نکند، لا یعقل سقوطهما، سقوط این حرمت و وجوب معقول نیست.
الا بفواء موضوعهما؛ معقول نیست ساقط بشود مگر با فوات موضوع. دیگر این را شاید شنیده باشید. چند تا وجه هست برای سقوط امر یا سقوط نهی. یکی امثال است، یکی عصیان است، یکی انتفاع موضوع است،

س: ارتفاع موضوع

ج: ارتفاع موضوع است.

یکی هم که در کفایه خیلی اصرار دارد حصول غرض و عدم حصول غرض. این چهار مورد است که می گویند... ایشان می گوید لا یعقل الا بفواء موضوع فلیس لشارع ایضا اسقاطهما؛ شارع نمی تواند حتی اسقاط بکند. یعنی مثلا شارع بگوید که برو آب بیاور، هنوز نرفته، بگوید نمی خواهم. اسقاط بکند تکلیف را.

و لذا قلنا بان نسخ الحقیقی قبل حضور وقت العمل غیر معقول؛ نسخ حقیقی معقول نیست. مراد ایشان از نسخ حقیقی ایشان خب متأثر به کلمات استادشان صاحب کفایه است. مرحوم صاحب کفایه در مقابل انشاء به اصطلاح حقیقی در مقابله انشائی دارند. بآس طلب حقیقی و انشائی.

انشائی اصطلاحا آن است در اصطلاح ایشان که امتحانی باشد. می گوید در اوامر امتحانی می شود نسخ کرد. اما در اوامر، چون امتحانی است. یا ۵۱:۲۲ ستجدنی انشاء الله من الصابرين؛ غرض اینکه، پس مراد ایشان نسخ حقیقی قبل حضور

لان المفروض ان كان اجتماع للفعل في وقته على مصلحة باعثة على البأس فلماذا رفع البأس و ان لم يكن كذلك فلماذا جعله مع ان البأس فعل الفعل في وقت لجعل الداعي؛ یعنی همان جعل داعی را تصریح کرده، گفتم مقدمه جعل داعی.

فی ظرفه مع رفعه فی ظرفه متناهیان فهذا سنخ حکم یترب من الفعل او الترك فلا یسقط الا بالفعل او الترك؛ این تا اینجا.

و لیس هذا الملاك بقیه کلام. حالا دیگر خواندیم مجبور بخوانیم فردا بخوانیم اقلا یک مقداری با عبارات انشاء به اصطلاح ادبیات مرحوم محقق اصفهانی هم آشنا بشویم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين